



فصلنامه علمی- پژوهشی اخلاق پژوهی

سال هشتم • شماره اول • بهار ۱۴۰۴

Quarterly Journal of Moral Studies
Vol. 8, No. 1, Spring 2025



بررسی سودگرایی به مثابه اخلاق استعمار

حسین توکلی* | سید محمد حسینی سورکی**

doi: 10.22034/ethics.2025.52017.1795

چکیده

استعمار، به عنوان پدیده‌ای پیچیده و چندوجهی، گاه با اتکا به انگاره‌های فلسفی و ایدئولوژیک مشروع و موجه انگاشته شده است. این مقاله با رویکردی تحلیلی-انتقادی، به نقش و نفوذ نگاه سودگرایانه در مشروعیت‌بخشی به استعمار اختصاص یافته است. هرچند سودگرایی ربط و ارتباط ضروری و مفهومی با استعمار ندارد، اما به لحاظ تاریخی، تقریرهای سنتی یا سطحی انگارانه از سودگرایی و نیز ملاحظات پدرسالارانه و قوم‌مدارانه سرآمدان سودگرایی، بسترساز توجیه اخلاقی استعمار بوده‌اند و مفاهیمی چون «شادکامی جمعی»، «پیشرفت تمدنی» در چارچوب سودگرایی، در عمل، در خدمت مشروعیت‌بخشی به سلطه و استعمار درآمدند. در این رویه و رهیافت، استعمار نه تنها در تقابل و تعارض با سودگرایی نبود، بلکه در إطار «اصل سود» بازتعریف شد و مصداق بارز بیشینه‌کردن سود سرجمع انگاشته می‌شد. در این مقاله، با تأکید بر شکاف میان ظرفیت‌های انتزاعی سودگرایی و کاربست تاریخی آن، ساده‌انگاری در درک «اصل سود» و پیشفرض‌های قوم‌مدارانه، را از عوامل اساسی توجیه استعمار و همگرایی عملی سودگرایی و استعمار انگاشته شده است. این مقاله - از منظری انتقادی و تحلیلی - به پیوند تاریخی میان سودگرایی کلاسیک و استعمار می‌پردازد و به تأمل در مسئولیت‌های اخلاقی در مواجهه با قدرت و سلطه فرامی‌خواند.

کلیدواژه‌ها

سودگرایی اخلاقی، استعمار، سودگرایی و استعمار، جرمی بنتام، جان استوارت میل.

* دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. hosseintavakoli1363@gmail.com

** استادیار گروه فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران. (نویسنده مسئول) m.hoseini@qom.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۵ □ تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۳/۲۵

■ توکلی، حسین؛ حسینی سورکی، سید محمد. (۱۴۰۴). بررسی سودگرایی به مثابه اخلاق استعمار. فصلنامه اخلاق پژوهی. ۸(۲۶)،

doi: 10.22034/ethics.2025.52017.1795 .۱۳۴-۱۱۳

استعمار^۱ به عنوان یکی از مناقشه برانگیزترین پدیده‌های تاریخی و اجتماعی، تأثیرات عمیقی بر ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهان داشته است. این پدیده که اواخر قرن پانزدهم میلادی نوج و نموی ویژه داشت، نقشی کلیدی در شکل دهی به نظم و مناسبات قدرت جهانی ایفا کرد. استعمار نه تنها به عنوان یک فرایند سیاسی و اقتصادی، بلکه همواره به مثابه یک جهان بینی و ایدئولوژی نیز مطرح بوده است که تأثیرات عمیقی بر جوامع استعمارگر و مستعمره بر جای گذاشته است. بر اساس گزارش‌های تاریخی، استعمارگران اروپایی طی سال‌های ۱۴۹۲ تا ۱۹۱۴ میلادی موفق به کنترل بیش از ۸۴ درصد از سطح جهان شدند (Gardner, 2020, p. 1). این تسلط گسترده پیامدهایی نظیر تخریب زیرساخت‌های بومی، تغییرات ساختاری در جوامع مستعمره، و تحمیل فرهنگ و ایدئولوژی جوامع استعمارگر را به همراه داشت. به لحاظ نظری، می‌توان استعمار را هم به عنوان یک «کش» و هم یک «جهان بینی» تحلیل کرد. استعمار نه تنها یک استراتژی مؤثر برای توسعه سرمایه‌داری بود، بلکه به واسطه تصاحب منابع طبیعی و زمین‌های مستعمرات و با بهره‌گیری از ایدئولوژی‌های توجیه‌گر، نظامی از سلطه و بهره‌کشی را تحمیل کرد. این فرایند، از همان آغاز، در قالب «ماموریت تمدنی» معرفی شد. فیلسوفان برجسته قرن هجدهم و نوزدهم، از جمله جان استوارت میل^۲ و الکسی دو توکویل^۳ بر این باور بودند که «تمدن» علاوه بر پیشرفت مادی، معیاری هنجاری برای سنجش پیشرفت اخلاقی و اجتماعی جوامع نیز هست (Kohn & Reddy, 2024).

استعمار شامل مجموعه‌ای از فرایندهای خشونت‌آمیز و ساختاری بود که هدف اصلی آن تثبیت سلطه استعمارگران بر جوامع مستعمره - گاه در پرتو نگاه مصلحت‌نگر و خیرخواهانه - بود. این فرایندها شامل تهاجم نظامی، اشغالگری، نسل‌کشی^۴، بهره‌برداری از منابع طبیعی و معدنی و استفاده از نیروی کار بردگان مستعمره بود. افزون بر این، استعمارگران به تخریب نظام‌مند صنایع بومی و تبدیل مستعمرات به بازار مصرف کالاهای اروپایی پرداختند. ایجاد طبقه‌ای از نخبگان همکار در مستعمرات و تحمیل نظام‌های آموزشی که ارزش‌های تمدن غربی و مفاهیمی همچون دانش و پیشرفت را تبلیغ می‌کرد، بخشی از سیاست‌های استعماری بود. این اقدامات، هم‌زمان با



1. Colonialism

2. John Stuart Mill

3. Alexis de Tocqueville

4. Genocide

تقویت توهم برتری اروپا و عادی‌سازی روابط استعماری، به ایجاد شکاف و سلسله‌مراتب اجتماعی انجامید که در آن جوامع بومی به‌عنوان «دیگری» عقب‌مانده، غیرمتمدن و پست، در تقابل با «خود» اروپایی متمدن، روشنفکر و سفیدپوست قرار می‌گرفتند. این سلسله‌مراتب گاه از گفتمان نژادگرایی علمی^۱ برای مشروعیت‌بخشی بهره می‌برد (Anheier & Juergensmeyer, 2012, p. 229). این خودبرتربینی اروپایی، همراه با تحقیر فرهنگی و علمی ملل مستعمره‌شده، به‌طور سازمان‌یافته برتری فرهنگ و ارزش‌های اروپایی و تحقیر فرهنگ‌ها و سنت‌های بومی را القا کرد. اقدامات دیگری نظیر تحمیل دین، زبان و فرهنگ اروپایی، جایگزینی آن‌ها با آداب و رسوم بومی، اشغال سرزمین‌ها، اسکان اروپایی‌ها در مستعمرات و قانون‌گذاری مبتنی بر ارزش‌های اروپایی نیز از دیگر ابزارهای سلطه استعماری بود. (Anheier & Juergensmeyer, 2012, p. 231).

در این میان، ایدئولوژی‌ها و انگاره‌هایی همچون سودگرایی اخلاقی^۲ نقش بسزایی در توجیه استعمار و استعمار توده‌ها ایفا کردند. فیلسوفانی نظیر جان استوارت میل، با بهره‌گیری از اصول و انگاره‌های سودگرایانه، استدلال می‌کردند که استعمار می‌تواند به نفع جوامع مستعمره تمام شود؛ زیرا با انتقال دانش، زیرساخت‌ها و ارزش‌های تمدنی، این جوامع به پیشرفت و مدرنیته دست خواهند یافت. در این چارچوب، استعمار به‌عنوان وظیفه‌ای اخلاقی برای جوامع استعمارگر مطرح شد. علاوه بر این، برخی با ترویج انگاره‌هایی نظیر «بار انسان سفیدپوست»^۳ که ایده‌ای برآمده از نگاه رودیارد کیپلینگ^۴ بود، تلاش داشتند تا سلطه استعماری را به‌عنوان مسئولیتی انسانی و تمدن‌ساز برای اروپاییان جلوه دهند. این ایدئولوژی‌ها، در واقع، ابزارهایی برای مشروعیت‌بخشی به خشونت، بهره‌کشی و نابودی فرهنگی جوامع بومی بودند و نقش مهمی در تثبیت نظم و نظام استعماری ایفا کردند.

تحلیل تاریخی استعمار، نه‌تنها بازتابی از خشونت، بهره‌کشی و سلطه است، بلکه بستری برای فهم پیچیدگی‌های روابط قدرت در سطح جهانی و تأثیرات ماندگار آن بر جوامع امروزی

1. Scientific racism

2. Utilitarianism

۳. اصطلاح White Man's Burden از شعری به همین نام (۱۸۹۹) اثر رودیارد کیپلینگ، گرفته شده و در واقع، توجیهی اخلاقی برای استعمار و امپریالیسم غرب بود و ادعا می‌کرد بار مسئولیتی بدوش سفیدپوستان است تا تمدن و پیشرفت را به مردمان غیرمتمدن در آفریقا و دیگر مناطق جهان برسانند.

۴. رودیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) (۱۸۶۵-۱۹۳۶) (نویسنده، شاعر و رمان‌نویس مشهور بریتانیایی که در سال ۱۹۰۷ به واسطه اشعار، داستان‌های کوتاه و رمان‌هایش به دریافت جایزه نوبل نائل شد.

به‌شمار می‌رود و بی‌شک، واکاوی این پدیده از منظرهای مختلف، دریچه‌ای به درک عمیق‌تر از میراث استعمار و نحوه بازتولید آن در قالب‌های جدید خواهد بود.

سودگرایی اخلاقی

سودگرایی اخلاقی یکی از تأثیرگذارترین و در عین حال بحث‌برانگیزترین نظریه‌های اخلاقی در تاریخ فلسفه است که بر اصل مهم و محوری «بیشترین خوشی برای بیشترین افراد» استوار است. این نظریه، که نخستین بار به‌طور منسجم توسط جرمی بنتام^۱ تدوین شد، اخلاقی بودن اعمال و رویه‌های رفتاری را بر اساس میزان شادکامی حاصل از آن‌ها ارزیابی می‌کند. (Driver, 2022). سودگرایی در واکنش به نظام‌های اخلاقی پیشین از جمله اخلاق وظیفه‌گرایانه^۲ و الهیات اخلاقی قرون وسطی، مطرح شد. برخلاف این رویکردها که بر اصول مطلق و غیر قابل تغییر تأکید داشتند، سودگرایی تمرکز خود را بر پیامدها و نتایج اعمال قرار داد و بدین ترتیب در چارچوب اخلاق پیامدگرا^۳ قرار گرفت (Crimmins, 2024). به‌ویژه در قرون نوزدهم و بیستم، این نظریه با آثار متفکرانی چون جرمی بنتام، جان استوارت میل و هنری سیدجویک^۴ توسعه یافت و در حوزه‌های مختلف اصلاح‌طلبی اجتماعی و حقوقی اثرگذار بود (Mulgan, 2007, p. 8).

جرمی بنتام (۱۷۴۸-۱۸۳۲) به‌عنوان بنیان‌گذار سودگرایی کلاسیک، نقشی برجسته در طرح و تدوین این نظریه ایفا کرد. بنتام - تحت تأثیر اندیشه‌های متفکرانی چون مونتسکیو^۵ و چزاره بکاریا^۶ - تلاش کرد نظامی حقوقی و اخلاقی طراحی کند که با رویکردی عقلانی به بهینه ساختن و بهبود شرایط انسانی بپردازد (Goldie & Wokler, 2006, p. 557). او بر این باور بود که نهادهای سیاسی و اجتماعی باید به‌گونه‌ای طراحی شوند که حداکثر منفعت ممکن را برای اکثریت جامعه فراهم کنند (Lazari-Radek et al., 2017, p. 18). رویکرد پیامدگرایانه، تأکید بر لذت، و بی‌طرفی^۷ در مقام اعمال اصل سود، از مهمترین شاخصه‌های سودگرایی اخلاقی ارایه شده از

1. Jeremy Bentham
2. Deontological Ethics
3. Consequentialism
4. Henry Sidgwick
5. Montesquieu
6. Cesare Beccaria
7. Impartiality

سوی بنتام است (Driver, 2022). سودگرایی به عنوان یک رویکرد بدیع و نوآورانه در حوزه های حقوق و سیاست، به واسطه تلاش های بنتام مبنای اصلاحات قانونی و طراحی نظام های دموکراتیک شد و به اذعان بسیاری از صاحب نظران، همواره الهام بخش اصلاحات اجتماعی و سیاست گذاری های عمومی بوده و هنوز و همچنان یکی از نظریات اخلاقی تأثیرگذار در دوران معاصر است. با این همه، این نظریه از آنجا که حقوق و حریم فردی توجیهی نداشته و نیت و انگیزه فاعل اخلاقی را در مقام ارزش گذاری افعال و رویه های رفتاری نادیده می انگارد، مورد انتقاد قرار گرفته است (Crimmins, 2024; Driver, 2022).

رابط و پیوند سودگرایی و استعمار

سودگرایی که در آثار جرمی بنتام و جان استوارت میل به اوج پختگی خود رسید، در ظاهر خود را بی طرف و مبتنی بر تساوی طلبی معرفی می کند. با این حال، تحلیل دقیق تر نشان می دهد که سودگرایی در بستر تاریخی قرون هجدهم و نوزدهم، به ویژه در دوران اوج استعمار اروپایی، به شکلی پیچیده با سیاست ها و ایدئولوژی های استعماری و استثماری درهم تنیده شده است. این پیوند نه تنها در کاربرد عملی سودگرایی، بلکه در تناقض های درونی این انگاره متنفذ نیز ریشه دارد. بنتام، در ظاهر مدافع عدالت و مخالف صریح برده داری و استعمار بود، اما در مواردی استدلال هایی ارائه می داد که به شکلی پنهان، استعمار را در شرایط خاص توجیه یا حتی ترویج می کرد. با این حال، استدلال های او گاه به طور ضمنی یا آشکارا در خدمت توجیه مداخلات استعماری قرار می گرفت (Pitts, 2005, p. 8). بنتام استعمار را در شرایطی خاص، مانند زمانی که بتواند مشکلات اقتصادی کشورهای استعمارگر (نظیر مازاد جمعیت یا سرمایه) را حل کند، قابل دفاع می دانست. او همچنین معتقد بود که استعمار می تواند برای جوامع مستعمره، که از منظر او «عقب مانده» یا «غیرتمدن» تلقی می شدند، منافع نظیر پیشرفت و رفاه به همراه آورد (Schofield, 2009, pp. 200-201).

این دیدگاه بنتام ریشه در پیش فرض های تمدن محور داشت که در آن فرهنگ و نظام های اروپایی به عنوان معیاری برتر برای سنجش جوامع دیگر در نظر گرفته می شد. چنین رویکردی، که به طور ضمنی حق سلطه و قیمومیت^۱ اروپا بر ملت های غیراروپایی را مفروض می داشت، به

1. paternalistic authority

تقویت ایدئولوژی استعماری کمک کرد. برای مثال، بنتام در نوشته‌هایش دربارهٔ هند تحت سلطه بریتانیا، پیشنهادهایی برای اصلاحات حقوقی و اداری ارائه داد که اگرچه با هدف افزایش کارایی و رفاه طراحی شده بودند، اما در عمل به تحکیم سلطه استعماری منجر شدند (Pitts, 2005, p. 67). از نگاه او، استعمار می‌توانست ابزاری برای حل مشکلات اقتصادی کشورهای استعمارگر، مانند رشد جمعیت و مازاد سرمایه باشد و در عین حال، به جوامع مستعمره که از دید او عقب‌مانده و غیرمتمدن بودند، کمک کند تا به رفاه و پیشرفت دست یابند. این رویکرد، که برتری تمدنی اروپایی و حق قیمومیت آنان بر ملت‌های دیگر را مفروض می‌دانست، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به تقویت نظام‌های استعماری کمک کرد (Schofield, 2009, pp. 200-201).

برای بنتام، پیشرفت به سوی سعادت انسانی ممکن نیست مگر اینکه تمایلی برای پذیرش این حقیقت در مورد وضعیت انسانی وجود داشته باشد. پذیرش چنین حقیقتی درباره زندگی انسان مستلزم انکار این نبود که برده‌داری و تجارت برده شرارت بزرگی است و نباید ادامه یابد اما بر نحوه درک این شرارت‌ها و نحوه برخورد سیاسی علیه آنها تأثیر داشت (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 50). دلبستگی اصلی بنتام در حقوق و قانونگذاری این پرسش بود که چگونه می‌توان تعیین کرد چه قوانینی تصویب، اصلاح یا لغو شوند (بکر، ۱۳۷۸، ص ۱۴۶). پس قانونگذاری برای مستعمرات به نوعی به دلبستگی اصلی او ربط می‌یافت. بنتام معتقد بود که ایجاد یک مستعمره مزایای زیادی دارد و افزون بر آنکه مهاجران (اروپایی‌ها) از زندگی فقیرانه خارج شده و ثروتمند می‌شوند، ساکنان باقیمانده کشور استعمارگر از فقر روزافزون رهایی خواهند یافت و در نهایت، مستعمره در اسرع وقت آزاد می‌شود و به نوعی یک دولت نماینده تشکیل خواهد شد (Schofield, 2009, p. 220). پیشنهاد «جامعه / انجمن استعمار»^۱ نقطه اوج اندیشه استعمارگرایانه بنتام بود و او حمایت از موج مهاجرت اروپاییان به مستعمرات را به بهانه رشد جمعیت در اروپا و رفع فقر آنها و کاستن از مشکلات کشور استعمارگر ضروری می‌انگاشت (Schofield, 2009, p. 220). در این دیدگاه، بومیان در سرزمین‌های اشغال‌شده مستعمرات حقیقی برای اظهارنظر درباره ورود بیگانگان ندارند. اندیشه بنتام حمایت از تشکیل دولت در مستعمرات توسط مهاجرین بود (سعید، ۱۳۸۲، ص ۱۶۸).^۲

1. colonization society

۲. بنتام گاه تجدیدنظرهایی در دیدگاه‌هایش نیز می‌کرد و گاه سخنان او دویلو بود. (Schofield, 2009, p. 200). از همین رو، برخی هواداران بنتام معتقدند که او نسبت به دیگر سودگرایان بیشتر از قدرت‌های استعمارگر اروپایی انتقاد می‌کرد و نسبت به آرمان‌های استعماری آنها مشکوک بود. (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 86).

بنا به شواهد تاریخی، بنّام از حامیان پرشور استعمار بود که انرژی زیادی را صرف نظریه‌پردازی در تقویت و توجیه استعمار کرد (Schultz, 2004) او در یکی از نادر بحث‌هایی که در آن مستقیماً به حکومت و حاکمیت بریتانیا بر هند می‌پردازد، پاسخی مبهم به این سؤال می‌دهد که آیا مردم مستعمرات از پایان دادن به حکومت استعماری سود خواهند برد؟ او وضع مستعمرات را در این حالت مانند وضع انگلیسی‌های عهد باستان در زمان عقب‌نشینی رومی‌ها دانسته است. حمایت بنّام از اصلاحات پیشنهادی جیمز میل برای هند همیشه با انتقاد همراه بوده، اما او آنها را به آنچه که «سیستم منفور موجود» می‌نامید، ترجیح داد (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 74-75) و دست‌کم او نوعی رفتار محافظه‌کارانه نسبت به استعمار انگلیسی‌ها داشت و در حالی که به استعمارگران فرانسوی و اسپانیایی توصیه می‌کرد که مستعمرات را رها کنید، اما نسبت به استعمار انگلیسی ساکت و بی‌طرف بود. هرچند مدافعان بنّام نوعی خوشبینی به او دارند در حالی که آشکارا بنّام نسبت به خروج استعمارگران بریتانیایی سخن شفافی ندارد (مک‌ناتن، ۱۳۸۳، ۲۴۶-۲۴۷). بر این اساس، شاید نوشته او با عنوان «قانون اساسی برای استفاده همه ملل و همه دولت‌ها که عقاید لیبرال دارند»^۱ این ایده را به ذهن متبادر کند که او، از امپراتوری بریتانیا به عنوان وسیله‌ای برای آرمان قانون‌گذاری برای جهان حمایت می‌کرد.

بنّام معتقد بود که حاکمان بریتانیایی هند باید برای اتباع خود قانون وضع کنند و او فکر می‌کرد که خودش قادر به نوشتن قوانین مناسب است (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 75-76). به اعتقاد او، سطح تحصیلات در میان جمعیت هند آنقدر پایین است که نمی‌تواند عملکرد مناسب هیئت‌های منصفه را امکان‌پذیر کند. قانون پیشنهادی بنّام برای یونان نیز شامل توجیهی برای انکار حق رای مسلمانان در آنجا بود. هرچند بنّام معتقد بود که یک جامعه فقط در شدیدترین شرایط و برای کوتاه‌ترین زمان ممکن باید از حق رای محروم شود (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 79). همچنین دیدگاه بنّام درباره مسائل جمعیتی و تأکید او بر این که استعمار می‌تواند راه‌حل مشکلات مرتبط با رشد جمعیت و مازاد سرمایه باشد، می‌تواند یکی از دلایل موضع‌گیری‌های او در حمایت از استعمار به حساب آید (Schofield, 2006, p. 201).

یکی از شاخصه‌های نظریه و رویکرد سودگرایانه بنّام، تأکید بر اصل «بی‌طرفی» و رفتار بی‌طرفانه در محاسبات سودگرایانه است؛ به این معنا که در مقام محاسبه و مقایسه سود و لذات

1. Constitutional Code; for the Use of All Nations and All Governments Professing Liberal Opinions

ناشی از پیامدها، هر انسان تنها یک نفر به حساب می‌آید و نه بیش از یک نفر (بکر، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷). با این همه و به رغم آنکه بنّام معتقد بود به‌طور طبیعی آزاد و برابر به دنیا می‌آیند، عقیده داشت که نوعی از بردگی در زندگی همه انسان‌ها وجود دارد. او این وضعیت را به درجات مختلف انقیاد حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی نسبت می‌داد (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 49) و در همین راستا، بر این باور بود که مستعمره‌داری، بسته به شرایط اقتصادی و جمعیتی، می‌تواند سودمند باشد و مستعمرات، علاوه بر کاهش فشار جمعیتی و اقتصادی بر کشورهای استعمارگر، می‌توانند به مهاجران اروپایی فرصت‌های جدیدی برای پیشرفت اقتصادی بدهند (Schofield, 2009, p. 220). پوشیده نیست که این دیدگاه استعماری که به بومیان مستعمرات حقی برای تعیین سرنوشت خود ندارند و وظیفه اداره آن‌ها به عهده مهاجران اروپایی است، با اصول ادعایی بی‌طرفی و برابری در نگاه سودگرایانه بنّام سازگاری و همخوانی ندارد.

بنّام تصریح و تأکید می‌کرد که دولت‌های اروپایی باید مستعمرات خود را آزاد کنند، اما تنها در شرایطی که این آزادی به سود استعمارگران باشد. او در برخی موارد، مانند آمریکا، از ادامه استعمار حمایت کرده و باور داشت که حکومت بریتانیا، در مقایسه با حکومت‌های بومی، می‌تواند ثبات و رفاه بیشتری برای مردم مستعمرات فراهم کند (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 74). این تناقضات، به‌ویژه در زمینه سیاست‌های استعماری، نشان‌دهنده چالش‌های ذاتی سودگرایی مد نظر بنّام در تطبیق اصول اخلاقی با واقعیت‌های سیاسی و اقتصادی است. از یک‌سو، سودگرایی مدعی بی‌طرفی در بیشینه‌سازی رفاه و سود است؛ از سوی دیگر، در عمل، به ابزاری برای توجیه استعمار و مایه تقویت انگاره‌های استعماری و استثمارگرانه می‌شود. به بیان دیگر، جرمی بنّام، هرچند در نگاه بسیاری، به صراحت، از استعمار بریتانیایی دفاع نکرد، اما با توجیه آن از منظر سودگرایانه و سودمندی اقتصاد، ارائه طرح‌های اصلاحی برای مستعمرات، حمایت از کمپانی هند شرقی و سکوت در برابر جنایات استعماری، به‌طور ضمنی استعمار را پذیرفت و دست‌کم نسبت به آثار و تبعات غیر اخلاقی آن بی‌توجه بود.

سودگرایی بنّام، با ادعای بی‌طرفی و تساوی‌طلبی، در بستر تاریخی استعمار اروپایی با تناقض‌هایی همراه بود. او استعمار را در شرایطی خاص، مانند حل مشکلات اقتصادی استعمارگران یا «پیشرفت» جوامع «عقب‌مانده»، توجیه‌پذیر می‌دانست. این دیدگاه، ریشه در پیش‌فرض‌های تمدن‌محور داشت که برتری فرهنگ اروپایی را مفروض می‌داشت و به تقویت ایدئولوژی استعماری کمک کرد. تحلیل رابطه سودگرایی و استعمار در اندیشه بنّام نشان‌دهنده

تناقضی بنیادین است. هرچند به ادعای برخی هواداران بنّام، او دستکم به ظاهر مدافع برابری و مخالف برده‌داری بود،^۱ اما با تلفیق «اصل سود» با پیش‌فرض‌های تمدن‌محورانه، به توجیه استعمار پرداخت. به بیان دیگر، دیدگاه او مبتنی بر دوگانه‌ای پارادوکسیکال بود: از سویی استعمار را راه‌حلی برای مشکلات اقتصادی اروپا می‌دانست و از سوی دیگر آن را ابزاری برای «ترقی» جوامع «عقب‌مانده» قلمداد می‌کرد. این نگاه با ادعای بی‌طرفی سودگرایی در تعارض بود، چرا که در عمل، حق تعیین سرنوشت را از بومیان سلب و سلطه اروپاییان را طبیعی جلوه می‌داد. حتی پیشنهادهای اصلاحی او در هند، ضمن افزایش کارایی نظام اداری، به تحکیم استعمار انجامید. بنابراین، آشکار است که چگونه سودگرایی کلاسیک بنّامی با در افتادن به ورطه محاسبات کمی و غفلت از عدالت، به ابزاری برای توجیه استعمار و استعمار تبدیل شد و پیوندی پیچیده با ایدئولوژی استعماری برقرار کرد.



جیمز میل و استعمار بریتانیایی

۱۲۱

جیمز میل (۱۷۷۳-۱۸۳۶)، به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان سودگرایی و دوست شاگرد جرمی بنتام، نقش مهمی در توجیه ایدئولوژیک استعمار بریتانیایی، به‌ویژه در هند داشت (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۳۳). او با تکیه بر اصول سودگرایانه، که بر پیشینه‌سازی خوشبختی و سودمندی برای بیشترین تعداد افراد تأکید دارد، استعمار را نه تنها به‌عنوان یک حق، بلکه به‌عنوان وظیفه‌ای اخلاقی برای بهبود شرایط حاکم بر جوامع به اصطلاح «عقب‌مانده» معرفی کرد (Ball & Loizides, 2024). این دیدگاه، که ریشه در پیش‌فرض‌های برتری‌جویانه تمدنی و نژادی اروپایی داشت، به یکی از پایه‌های فکری استعمار در قرون هجدهم و نوزدهم تبدیل شد.

میل، به‌عنوان تاریخ‌نگار و مقام ارشد کمپانی هند شرقی بریتانیا، در کتاب تاریخ هند بریتانیایی^۲ اذعان و استدلال کرد که جامعه هند فاقد تمدن پیشرفته است و نیازمند مداخله استبدادی بریتانیا برای دستیابی به نظم و پیشرفت است (J. Mill, 1817, pp. 167–168). او فرهنگ، مذهب و نظام اجتماعی هند را «وحشی»، «خرافات» و نابالغ و ناتوان از خودمدیریتی توصیف

۱. به رغم شواهد بسیار ناظر به حمایت بنّام از استعمارگران، برخی مدافعان بنّام، همچنان معتقدند که بنّام مخالف برده‌داری و استعمار بود (see Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 43–49).

2. *The History of British India*

کرد که (Ball & Loizides, 2024) و مداخله بریتانیا را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر برای نجات هند از عقب‌ماندگی دانست. (Mill, 1817, p. 10). از نظر میل، حتی بدترین شکل حکومت استعماری بریتانیا بر بهترین حکومت‌های محلی هند برتری داشت: «حکومت بریتانیا، حتی با همه نقص‌هایش، مزایایی برای هند فراهم می‌کند که هیچ رژیم بومی نمی‌تواند عرضه کند» (Mill, 1817, p. 212).

رویکرد میل، که مبتنی بر سودگرایی و هم‌عنان با سویه‌های قیم‌مآبانه بود، جوامع غیراروپایی را به‌عنوان «بدوی» و نیازمند هدایت قدرت‌های متمدن می‌دید (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 81-82). جیمز میل، معیار تمدن را همبسته با میزان بارآوری سود و پیشرفت اقتصادی جامعه می‌انگاشت و از این‌رو، بر این باور بود که بریتانیا، که به زعم او «متمدن‌ترین» کشور آن زمان بود، وظیفه دارد قوانین و ساختارهای حکومتی خود را بر هند توصیه و بلکه تحمیل کند. او تصریح می‌کرد که «نهادهای هندوها برای تداوم جهل، پرورش خرافات و تثبیت استبداد طراحی شده‌اند» و بر مبنای این نگاه تحقیرآمیز که هم‌راستا با قوم‌شناسی استعماری قرن نوزدهم بود، فرهنگ‌های غیراروپایی را به‌عنوان مانعی برای پیشرفت معرفی کرد (Ball & Loizides, 2024). جیمز میل، بیشتر با دغدغه‌ای پدرمنشانه نگران ارزیابی انسان‌ها از سعادت بود؛ در حالی که بن‌تام این ارزیابی را به خود انسان‌ها واگذار کرده بود تا درباره‌اش بیاندیشند (سی. ال. تن، ۱۳۹۶، ص ۶۸۶۵).

کتاب تاریخ جیمز میل که دیرزمانی از منابع اصلی شناخت جوامع مستعمرات برای اروپا محسوب می‌شد، سراسر تحقیر فرهنگ، سنن، مذاهب و باورهای غیراروپایی‌ها و ستایش فرآیندهای استعمارگری اروپایی‌ها بود. او همچنین با تقسیم تاریخ هند به دوره‌های هندویی، اسلامی و بریتانیایی، به‌طور تفرقه‌انگیز برتری دوره بریتانیایی را برجسته کرد، که این رویکرد و نگاه نیز به مشروعیت‌بخشی به سلطه استعماری کمک کرد (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 82-102). به اعتقاد او، حتی شدیدترین سوءاستفاده‌های استعماری اروپا از معتدل‌ترین استبداد شرقی برتر است و «وظیفه روشن‌فکران است که برای سود و سعادت نهایی، حکومتی مناسب بر کسانی که قادر به خودمدیریتی نیستند، تحمیل کنند» (J. Mill, 1817, p. 215).

در واقع، جیمز میل همان رویکرد پدرسالارانه^۱ را که در تربیت فرزندش جان استوارت میل اتخاذ و اعمال کرده بود، برای برای بومیان مستعمرات انگلیس نیز تجویز کرد و جوامع بومی

مستعمره را بسان محجورین محتاج حمایت و هدایت در نظر می‌گرفت که البته، حتی جان استوارت میل نیز - به رغم داعیه‌های آزادی‌خواهانه - نتوانست این چارچوب استعماری و اقتدارگرایانه را متزلزل کند و یا به چالش بکشد (Ward & Lott, 2002, p. 202).

از نظر میل، سودمندی استعمار در این بود که می‌توانست نظم اجتماعی و اقتصادی بهتری برای هندی‌ها فراهم کند، حتی اگر این مداخله با سلب خودمختاری و استثمار منابع همراه باشد. تحلیل‌های مدرن، مانند آثار جنیفر پیٹس^۱ - استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو - نشان می‌دهند که سودگرایی میل به ابزاری ایدئولوژیک برای توجیه سلطه بریتانیا تبدیل شد، درحالی‌که هزینه‌ها و تبعات انسانی استعمار، از جمله فقر، نابودی فرهنگ‌های بومی و سرکوب سیاسی، نادیده گرفته یا به‌عنوان بخشی از فرایند پیشرفت توجیه شد (Pitts, 2005, pp. 101-102).

به طور خلاصه، جیمز میل متأثر از نگاه سودگرایانه بنتامی، چارچوبی ایدئولوژیک برای توجیه سلطه بریتانیا بر هند ارائه کرد. تحلیل انتقادی نگاه و نگرش قیّم‌آبانه او که ریشه در برتری‌جویی تمدنی داشت، نشان می‌دهد چگونه مفاهیمی چون «پیشرفت تمدنی» و «سود جمعی» در خدمت مشروعیت‌بخشی به استعمار قرار گرفت و انگاره پیشینه‌سازی سود - در عمل - به توجیه و تحکیم مبانی استعمارگران بدل شد.

جان استوارت میل: سودگرایی، لیبرالیسم و استعمار

جان استوارت میل (۱۸۰۶-۱۸۷۳)، از برجسته‌ترین فیلسوفان قرن نوزدهم، در ترویج و توسعه سودگرایی نقشی بی‌بدیل داشت و بی‌شک، او را باید یکی از سه ضلع مثلث سودگرایان اثرگذار کلاسیک به حساب آورد. رویکرد دقیق و نظام‌مند او در پیوند زدن مفاهیم اخلاقی با سیاست نیز برجسته بود. او نیز - متأثر از نگاه استادش جرمی بنتام و همچنین پدرش جیمز میل - فردیت را عنصری کلیدی در سعادت انسانی می‌دانست و به رغم آنکه پدرسالاری دولتی را، جز در موارد استثنایی مانند کودکان یا جوامع «عقب‌مانده»، رد می‌کرد و هوادار حقوق زنان و آزادی بیان بود، از رویکرد استعمارگرایانه بریتانیا دفاع کرد و اولین دفاعیه مهم لیبرالی از استعمارگری انگلیسی قرن نوزدهم را نوشت (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 184).

میل که کارمند مادام‌العمر کمپانی هند شرقی بود، در فضا و بستری فعالیت می‌کرد که



۱۲۳

استعمار بخشی جدایی ناپذیر از سیاست بریتانیا بود. او برخلاف بتنام که تفاوت‌های فرهنگی را به‌عنوان تنوع می‌پذیرفت، جوامع غیراروپایی را «نامتمدن» و «وحشی»^۱ انگاشته و معتقد بود که این جوامع برای آزادی به سبک لیبرال آماده نیستند. او با دفاع از «استبداد خیرخواهانه»^۲ برای جوامع «عقب مانده»، استعمار را به‌عنوان امکان و ابزاری برای متمدن‌سازی و بهبود اقتصادی توجیه کرد. این دیدگاه، که با تقسیم‌بندی متمدن / وحشی و تحقیر جوامع غیراروپایی همراه بود، ریشه در پیش‌فرض‌های نژادپرستانه‌ای داشت که میل آن را به شکلی مودبانه و در لفافه اظهارات انسان‌دوستانه بیان می‌کرد و تصریح داشت که جهان باید به دست ملل توسعه‌یافته هدایت و مدیریت شود (Ward & Lott, 2002, pp. 201-203).

او دموکراسی را برای ملل مستعمره مناسب نمی‌دانست و در واقع، استبداد استعماری را مشروط به زمان و مکان توجیه می‌کرد (Barrell, 2021, p. 168). این رویکرد، که با همکاری عملی او در ساختار استعماری بریتانیا تقویت شد، حاکی از عدم انسجام در باورهای او در دفاع از آزادی و همزمان هواداری و حمایت از سلطه استعماری است.

دیدگاه میل درباره استعمار که جوامع غیراروپایی را فاقد ظرفیت خودگردانی می‌دانست، و نوعی نژادپرستی مودبانه میل که در انگاره برتری‌جویی تمدنی او ریشه داشت، استعمار را به‌عنوان وظیفه‌ای برای «متمدن‌سازی» توجیه کرد، بی‌آنکه به رنج ناشی از استعمار، اشغالگری و نسل‌کشی واقعی بنهد (Ward & Lott, 2002, p. 202). این تناقض نشان‌دهنده محدودیت‌های سودگرایی میل در مواجهه با آموزه و الزام عدالت است، زیرا تأکید او بر خیر جمعی، حقوق و خودمختاری جوامع بومی را نادیده گرفت.

جان استوارت میل با بازسازی سودگرایی و تأکید بر آزادی و فردیت، چارچوبی نوین برای فلسفه لیبرال ارائه کرد، اما دفاع او از استعمار، تناقضی آشکار با اصول آزادی‌خواهانه‌اش داشت. میل دو استدلال برای استعمار ارائه کرد. نخست؛ استدلال اقتصادی که این ادعا را مطرح کرد که استعمار منجر به بهبود وضعیت اقتصادی برای استعمارگران، بومیان مستعمرات، و برای شهروندان می‌شود و دوم؛ استدلال فرهنگی که معتقد بود استعمار به دلیل توانایی آن در متمدن ساختن بومیان و آماده کردن آنها برای تعیین سرنوشت، ارزشمند است. در دید میل دولت‌های استعماری باید رفاه اقتصادی همه را تضمین کنند و شهروندان خود را آموزش داده و رشد دهند.

1. barbarians

2. despotism

(Schultz & Varouxakis, 2005, p. 172). میل پیشرفت را شامل اجتماعی شدن در ارزش‌های لیبرالیسم مدرن و پذیرش آن می‌دانست، یعنی در نوعی تعهدات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی که مدل انگلیسی به بهترین وجه نشان می‌داد. در نگاه او جهان باید توسط توسعه‌یافته‌ترین و تواناترین کشورها هدایت شود که منافع خاص آنها با نیروی عقل سودگرایی تنظیم می‌شد (Ward & Lott, 2002, p. 201) و میل هیجگاه درک نکرد که نه استعمار و نه استبداد هرگز خیرخواهانه نیستند. او عناصر نظریه سیاسی لیبرالیسم را تغییر داد، امری که مفروضات اساسی و انسان‌شناسی فلسفی لیبرالیسم کلاسیک را تقویت کرد و این شامل عقلانیت طبیعت انسان، ارزش دادن به عقلانیت، ارتباط عقل و هماهنگی در زندگی انسان بود که در آن، طبیعت انسان به عنوان پذیرنده پیشرفت و رشد و در نهایت وجود سلسله‌مراتب انسانی که در آن استعمارگری و فتح کشوری دیگر با زور موجه است (Valls, 2005, p. 230).

نظریه میل درباره آزادی، قراردادی نژادی و از زاویه دید استعمارگران است. اهتمام او به اعطای برابری سیاسی در طول زمان به مردم کشورهای مستعمره شده، توجهی به مسائل دیگری که در دوران استقرار استعمارگران پدید می‌آید، ندارد. در واقع، لیبرالیسم میل رویه‌ای بود که نه می‌توانست به کسانی که تحت استعمار بودند، آزادی بدهد و نه می‌توانست شرطی برای بهبود عمومی آنها باشد. (Valls, 2005, p. 23).

جان استوارت میل که در حوزه عمل کارگزار استعمارگران بود، در حوزه نظر با کوشش نظری برای سلسله‌مراتبی دانستن مردم و طبقه‌بندی جوامع، از فرآیندی استعماری که در آن مردم متمدن در بالای سلسله مراتب رشد و تمدن و مردم مستعمرات در پایین آن قرار دارند، حمایت کرد. میل اخلاق استعمارگری جامعه خود را که غیراخلاقی‌ترین و وحشیانه‌ترین خصلت‌های ساختارهای سیاسی و جوامع است را نه تنها نادیده می‌گیرد، بلکه در حوزه عمل برای آن ساختار استعمارگر کار می‌کند و در حوزه نظری نیز برای آن استدلال و توجیه‌گری می‌کند. جان استوارت میل استعمار بریتانیایی را به عنوان ابزاری برای پیشرفت تمدنی و اقتصادی موجه می‌دانست؛ حال آنکه این مواضع با اصول آزادی‌خواهانه‌اش در تناقض بود.

او آشکارا جوامع غیراروپایی را «وحشی» و نیازمند حاکمیت استعماری برای هدایت به سوی تمدن میدانست و استعمار را وظیفه‌ای اخلاقی برای «بهبود» آن‌ها جلوه داد. میل در مقام کارمند ارشد کمپانی هند شرقی بین سال‌های ۱۸۲۳ تا ۱۸۵۸، سیاست‌های استعماری را اجرا کرد و به مشروعیت بخشی عملی به این نظام کمک نمود. او در کتاب ملاحظات دربار دولت نمایندگی



(۱۸۶۱) استعمار را به عنوان سیستمی سودمند برای توسعه اقتصادی و اجتماعی مستعمرات توجیه کرد، بدون توجه به هزینه های انسانی آن.

با وجود تأکید میل بر آزادی و فردیت در کتاب درباره آزادی، او خودمختاری جوامع بومی را نادیده گرفت و با سکوت در برابر جنایات استعماری مانند قحطی های ناشی از سیاست های کمپانی هند شرقی و بویژه قحطی بزرگ بنگال،^۱ به پذیرش ضمنی این فجایع کمک کرد. این نژادپرستی مودبانه که جهان را از زاویه دید استعمارگران می دید، ارزش های فرهنگی، مذهبی و استقلال ملل دیگر را نادیده گرفت و نسل کشی ها و خشونت های استعماری را به عنوان بخشی از فرآیند متمدن سازی توجیه پذیر دانست (Pitts, 2005). میل نه تنها در برابر سرکوب ها و قتل عام های استعماری سکوت کرد، بلکه با استدلال های نظری خود، استعمار را مأموریتی افتخارآمیز برای بریتانیا ترویج داد. این تناقض بین اصول لیبرالیسم او و حمایت از سلطه استعماری، محدودیت های نگاه سودگرایانه او را در برابر الزامات برآمده از عدالت نشان می دهد. دیدگاه های میل باید در چارچوب قرن نوزدهم، زمانی که استعمار بخشی از نظم جهانی بود، بررسی شود، اما این مواضع همچنان ضرورت بازاندیشی در پیوند لیبرالیسم و استعمار را برجسته می سازد.

هنری سیجویک و استعمار

هنری سیجویک (۱۸۳۸-۱۹۰۰)، فیلسوف اخلاق برجسته بریتانیایی، یکی از سرشناس ترین سودگرایان سنتی و پیشگامان اخلاق و سیاست مدرن بود که نقشی محوری در بازسازی و ترویج انگاره های سودگرایانه داشت. کتاب ماندگار و تاثیرگذار او با عنوان روش های اخلاق^۲ که دفاعی

۱. قحطی بنگال در سال ۱۷۷۰ (Great Bengal famine of 1770) یکی از فاجعه بارترین رویدادهای دوران استعمار بریتانیا در هند بود که به مرگ حدود ۱۰ میلیون نفر منجر شد. این قحطی تا حد زیادی پیامد سیاست های استعماری کمپانی هند شرقی - از جمله انحصار تجارت غلات، و سوءمدیریت منابع کشاورزی بود که به جای تأمین نیازهای محلی، بر صادرات و سودآوری تمرکز داشت. این فاجعه، که به عنوان یکی از نمونه های بارز جنایات استعماری شناخته می شود، انتقادات بسیاری را علیه سیاست های استعماری برانگیخت. سکوت جان استوارت میل در برابر جنایات استعماری و قحطی های ناشی از سیاست های کمپانی هند شرقی و بویژه قحطی فاجعه بار بنگال یکی از نقاط تاریک و بحث برانگیز در کارنامه اوست. این سکوت، به ویژه با توجه به ادعاهای میل در باب اصلاحات اجتماعی و هواداری از لیبرالیسم و انگاره پیشینه کردن سود جمعی، نشان دهنده تناقض ها و محدودیت های دیدگاه او در مواجهه با پیامدهای استعمار است (Great Bengal famine of 1770, 2025).

نوپردازانه و نظام‌مند از سودگرایی است، بنوعی فلسفه اخلاق قرن بیستم را شکل داد و متفکرانی چون جی. ای. مور، جان رالز^۱، درک پارفیت^۲ را تحت تأثیر قرار داده است (Mulgan, 2007).^۳

سیجویک نیز همانند دیگر سودگرایان سلف (جرمی بنتام و جان استوارت میل) از حامیان پرشور استعمار بریتانیا بود و آن را مصداق عملی سودگرایی می‌دانست که خوشبختی بشر را افزایش و رنج را کاهش می‌دهد (Schultz, 2004). او تا حد زیادی یک نژادپرست بود و از همین منظر نژادپرستانه، بومیان مستعمرات را «وحشی» و «نیمه‌متمدن» توصیف کرد و از اصطلاحات آکنده از توهین و عبارات تحقیرآمیز مانند «گله شهوانی» در نامه‌هایش بهره می‌گرفت. (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 213–214)

سیجویک استعمار را نه تنها برای کاهش فشار جمعیتی انگلستان، بلکه به عنوان مأموریت تمدنی برای گسترش فرهنگ، زبان و آداب بریتانیایی ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌دید و از استعمار به مثابه عامل گسترش ملل متمدن تمجید می‌کرد. (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 225)

او معتقد بود وظیفه و منفعت استعماری هم‌راستا هستند و توسعه حقوق بین‌الملل باید تحت هدایت و رهبری اروپا باشد (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 216–227)

به اعتقاد برخی همچون بارت شولتز^۴، سیجویک، باور عمیق به برتری تمدن انگلیسی، فرضیات واهی در مورد مردمان وحشی و نیمه‌متمدن، استفاده توهین‌آمیز از القاب نژادپرستانه و صحبت از نژادهای پست، وجه و ویژگی انکارناشدنی او بود و به یک معنا، استعمار را نیز نه تنها ابزاری کارآمد برای تحقق اهداف سودگرایانه بلکه نمود و نماد کامل اعمال اصل سود می‌انگاشت. (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 241)

دیدگاه سیجویک به جدایی موقت نژادها در مستعمرات و تغییر باورها و مذاهب بومیان به نفع ادغام با «نژاد برتر» استعمارگر اشاره داشت، که ریشه در کهن کلیشه‌های نژادپرستانه داشت و بر همین مبنا، از اقدامات سرکوبگرانه انگلستان علیه مستعمرات حمایت کرد. او با همکاری متفکران استعمارگر، مانند سر جان سیلی^۵ و دفاع ضمنی از جنایات استعماری، استعمار را

1. John Rawls

2. Derek Parfit

۳. سیجویک، بنیان‌گذار انجمن پژوهش‌های روانی، «فراروان‌شناسی» را با مسائل اخلاقی و دینی پیوند زد (Mulgan, 2007, p. 33)

۴. بارت شولتز Bart Schultz (۱۹۵۱-...) فیلسوف معاصر آمریکایی، عضو هیئت علمی وابسته به مرکز مطالعات نژاد، سیاست و فرهنگ.

5. Sir John Seeley

به عنوان وظیفه‌ای برای متمدن‌سازی توجیه می‌کرد (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 228). این رویکرد که با پدرسالاری استعماری و نخبه‌گرایی سودگرایانه او هم‌راستا بود، نشان‌دهنده اعتقاد عمیق سیجویک به برتری تمدن بریتانیایی و جواز تحقیر جوامع غیراروپایی بود (Schultz & Varouxakis, 2005, pp. 228-241). به طور خلاصه، هنری سیجویک نیز متأثر از انگاره‌های سودگرایانه و همچنین نگاه نژادپرستانه، هوادار و حامی استعمار بود و بلکه استعمار را تجلی عملی سودگرایی می‌دانست و در واقع، پیوند میان سودگرایی و استعمار در آثار و انگاره‌های او به عیان می‌توان دید.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

سودگرایی، به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌های اخلاقی قرن‌های هجدهم و نوزدهم، با اصل محوری «بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد»، چارچوبی به ظاهر بی‌طرف و جهان‌شمول برای ارزیابی اعمال و سیاست‌ها ارائه کرد. با این حال، بررسی تاریخی این نظریه و نیم‌نگاهی به کارنامه عملی سودگرایان و سودگرایان کلاسیک بریتانیایی چون جرمی بنتام، جیمز میل، جان استوارت میل و هنری سیجویک، نشان می‌دهد که سودگرایی نه تنها به عنوان بستری فکری برای توجیه استعمار عمل کرد، بلکه به دلیل ویژگی‌های ذاتی و کاربردهای عملی‌اش، به مشروعیت‌بخشی به سلطه استعماری کمک کرد. در واقع، با تحلیل تاریخی انگاره‌های سودگرایان کلاسیک در باب پیوند میان سودگرایی و استعمار، می‌توان دریافت که پیامدگرایی که پیشفرض نگاه سودگرایانه است و همچنین، انگاره‌های برآمده از برتری تمدنی و ایده الزام اخلاقی بر پیشینه کردن سود که هم‌راستا و هم‌بسته با توجیه وسیله توسط هدف و پدرسالاری است، مایه و زمینه توجیه استعمار را فراهم آوردند و دستکم سودگرایان کلاسیک در عمل استعمار را با مبنا و منهج سودگرایانه در تضاد و تقابل نمی‌انگاشتند.

پیامدگرایی به مثابه اصل پایه و ستون خیمه سودگرایی اقتضا دارد که اعمال را تنها بر اساس پیامدهایشان باید ارزیابی کرد. در چارچوب سودگرایی، اگر عملی به افزایش سود و خوشبختی جمعی منجر شود، صرف‌نظر از رویه‌ها و روش‌های نیل به این مطلوب، اخلاقی و مشروع تلقی می‌شود (Mulgan, 2007, p. 20). این اصل، که ریشه در اندیشه بنتام و پیروانش داشت، به استعمارگران اجازه داد تا مداخلات خود را با ادعای بهبود شرایط اقتصادی، اجتماعی و تمدنی جوامع مستعمره توجیه کنند. برای نمونه، جیمز میل در تاریخ هند بریتانیایی استدلال کرد که

حاکمیت استبدادی بریتانیا حتی با نقص هایش، نظم و پیشرفتی به هند می‌آورد که حکومت‌های محلی قادر به ارائه آن نبودند. این دیدگاه، که هزینه‌ها و تبعات ناگوار استعمار - مانند سلب خودمختاری، نابودی فرهنگ‌های بومی، و استثمار منابع - را به‌عنوان بخشی اجتناب‌ناپذیر از فرایند پیشرفت نادیده می‌گرفت، ریشه در انگاره‌های سودگرایانه داشت.

پیامدگرایی و تمحّض و تأکید بر پیامدها، همچنین به استعمارگران امکان داد تا خیر و خوشبختی سرجمع و کلی را به‌گونه‌ای تعریف کنند که منافع استعماری را در اولویت قرار دهد. جان استوارت میل، با تأکید بر پیشرفت به‌عنوان پذیرش ارزش‌های لیبرال غربی، استعمار را ابزاری کارآمد برای متمدن‌سازی و آماده‌سازی بومیان برای تشکیل جامعه‌ای مستقل و پویا دانست. این تعریف از خیر، که عمدتاً از منظر استعمارگران اروپایی تدوین شده بود، حقوق و دیدگاه‌های جوامع مستعمره را به حاشیه راند. هنری سیجویک نیز با این مبنا و مدعا که استعمار بالمآل، سود و خوشبختی بشر را ارتقا و افزایش و رنج و آلام را کاهش می‌دهد، این عمل را مصداق عملی سودگرایی قلمداد کرد. نتیجه‌گرایی سودگرایی، با تمرکز بر پیامدهای کلی و بی‌توجهی به توزیع عادلانه خیر یا آسیب‌های وارده به گروه‌های خاص، به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به نگاه‌های استعماری، تبعیض آمیز و ظالمانه تبدیل شد.

دومین مبنای پیوند سودگرایی و استعمار، پیش‌فرض‌های برتری تمدنی است که در اندیشه سودگرایان برجسته بود. برخلاف بنتام، که تفاوت‌های فرهنگی را به‌عنوان تنوع می‌پذیرفت، جیمز میل، جان استوارت میل و سیجویک جوامع غیراروپایی را «وحشی» یا «نیمه‌متمدن» توصیف کردند و نیازمند هدایت تمدنی دانستند این دیدگاه، که ریشه در قوم‌مداری و نژادپرستی بریتانیایی‌های اهل استعمار و استثمار و بلکه جوامع اروپایی در قرن هجدهم و نوزدهم داشت، تمدن اروپایی - به‌ویژه بریتانیایی - را معیار پیشرفت قرار داد و فرهنگ‌های غیراروپایی را به‌عنوان موانعی برای توسعه معرفی کرد و مداخله و بلکه سیطره یافتن و استعمار جوامع به اصطلاح بدوی را اخلاقی و ضروری م‌انگاشت.

جان استوارت میل نیز، با وجود دفاع از آزادی فردی، جوامع «عقب‌مانده» را فاقد ظرفیت خودگردانی می‌دید و به نوعی «استبداد خیرخواهانه» را برای آنها مشروع می‌دانست. و البته، هنری سیجویک، با نگرشی آشکارا نژادپرستانه، بومیان مستعمرات را با اصطلاحات تحقیرآمیزی چون «گله‌شهوایی» توصیف کرد و استعمار را وظیفه‌ای برای گسترش تمدن برتر بریتانیایی دانست. این پیش‌فرض‌ها، که جوامع غیراروپایی را در سلسله‌مراتبی تمدنی در مرتبه‌ای پایین‌تر



قرار می‌داد، به سودگرایان اجازه داد تا استعمار را به عنوان مأموریت تمدن‌سازی توجیه کنند، درحالی که پیامدهای ویرانگر آن، از جمله نسل‌کشی و نابودی فرهنگی، نادیده گرفته شد. این برتری‌جویی تمدنی، با تلفیق سودگرایی و قوم‌شناسی استعماری، به تولید گفتمانی منجر شد که سلطه را نه تنها حق، بلکه وظیفه اخلاقی استعمارگران قلمداد می‌کرد. سیجویک، برای مثال، استعمار را نه تنها گسترش فیزیکی، بلکه «گسترش معنوی» تمدن بریتانیایی از طریق زبان، ادبیات و آداب می‌دانست (Schultz & Varouxakis, 2005, p. 225). این دیدگاه، که با تحمیل فرهنگ استعمارگر و سرکوب فرهنگ‌های بومی همراه بود، نشان‌دهنده پیوند عمیق تقریرهای خام و کلاسیک سودگرایی با پروژه‌های استعماری است که بر اساس پیش‌فرض‌های برتری‌مدنی عمل می‌کردند. رویه و رویکرد پدرسالارانه سودگرایان را می‌توان یکی دیگر از مبانی مهم بسترسازی توجیه استعمار از سوی سودگرایان و مایه پیوند سودگرایی و استعمار به حساب آورد. جیمز میل معتقد بود که هند به دلیل استغراق در ورطه «جهل» و «خرافات» نیازمند حاکمیت استبدادی بریتانیا است و جان استوارت میل نیز، به رغم تأکید بر خودآیینی فردی، جوامع «عقب‌مانده» را از این قاعده مستثنی کرد و استبداد خیرخواهانه را برای هدایت آن‌ها به سوی پیشرفت مشروع دانست. سیجویک، با نخبه‌گرایی سودگرایانه، معتقد بود که نخبگان متمدن باید نهادها و قوانین را بر اساس اصل سودگرایی طراحی کنند، درحالی‌که توده‌های بومی تنها باید از آن‌ها پیروی کنند (Mulgan, 2007, p. 34).

پدرسالاری سودگرایانه، با فرض ناتوانی جوامع مستعمره در خودمدیریتی، به توجیه مداخلات استعماری منجر شد که اغلب با سرکوب سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همراه بود. این رویکرد، که با ادعای خیرخواهی ارائه می‌شد، در عمل خودمختاری و حقوق بومیان را نادیده گرفت و به نابرابری‌های ساختاری دامن زد. پدرسالاری، به عنوان ویژگی مشترک سودگرایان، استعمار را به عنوان وظیفه‌ای اخلاقی برای «هدایت» جوامع «نابالغ» مشروع ساخت.

تحلیل ربط و پیوند تاریخی و مفهومی سودگرایی و استعمار نشان می‌دهد که این نظریه، به ویژه در تقریر کلاسیک و بدوی آن - به رغم ادعای بی‌طرفی و تمرکز بر پیشینه‌سازی خیر جمعی - به حربه و ابزاری برای توجیه سلطه سیطره استعماری در قرن نوزده و بیست تبدیل شد. با این حال، این پیوند نه ضروری و نه ذاتی است، بلکه نتیجه برداشت‌های خاص تاریخی و مولفه‌های ساده‌انگارانه سودگرایی بوده است. سودگرایی، با نادیده انگاشتن و مهم شمردن وسایل دستیابی به خیر و توزیع سود و ثروت، به استعمارگران امکان داد تا هزینه‌های انسانی استعمار، از نابودی فرهنگ‌های بومی تا نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی، را نادیده گرفته یا نه چندان مهم بشمارند و

به حاشیه برانند. پیش فرض‌های برتری تمدنی، ریشه‌دار در قوم‌مداری،^۱ جوامع بدوی و غیراروپایی را تحقیر و استعمار را به عنوان مأموریت تمدن‌سازی مشروع جلوه داد. همچنین، رویکرد پدرسالارانه سودگرایی، با فرض ناتوانی جوامع بومی در خودگردانی، مداخلات استبدادی را توجیه کرد. این ویژگی‌ها، در بستر تاریخی خاص، سودگرایی را به چارچوبی فکری برای مشروعیت‌بخشی به استعمار تبدیل کردند و آن را به حد یک الزام و وظیفه‌ای اخلاقی ارتقا دادند.

با این وجود، باید تأکید کرد که سودگرایی ربط ضروری و مفهومی با انگاره استعمار ندارد و به لحاظ مفهومی و ذاتی لزوماً به توجیه استعمار یا استعمار منجر نمی‌شود، همان‌گونه که ارتباط ضروری با سکولاریسم، الحاد و خداناباوری ندارد. تقریرهای معاصر و میانه‌رو سودگرایی که از ساده‌انگاری‌های سودگرایی سنتی فاصله گرفته‌اند، نشان می‌دهند که این نظریه می‌تواند بدون افتادن در دام توجیه استعمار و خودکامگی، نظریه‌ای اخلاقی و همراستا با شهودات انسانی باشد. با این همه، در مقام عمل، سودگرایان کلاسیک، مانند جیمز میل با تحقیر فرهنگی جوامع غیراروپایی، سیجویک با دیدگاه‌های نژادپرستانه، و حتی جان استوارت میل با تناقض‌هایش در دفاع از آزادی و توجیه مداخلات استعماری، با استعمار را صراحتاً تأیید کردند یا دست‌کم آن را با اصول سودگرایانه در تعارض و تقابل ندیدند. این گرایش، ناشی از مولفه‌های خاص سودگرایی کلاسیک بود که ظرفیت تبدیل شدن به ابزاری برای توتالیتاریسم مصلحت‌جویانه، پدرسالاری، و استعمار را در خود داشت. این ظرفیت، به‌ویژه در شعار «بیشترین خیر برای بیشترین افراد»، ریشه داشت که سودگرایان کلاسیک آن را به مثابه آرمانی برای بهبود سطح زندگی جوامع بومی مستعمره تفسیر کردند، اما همان‌گونه که کارل پوپر هشدار داد، تلاش‌هایی از این دست و با این مبانی برای برپایی بهشت زمینی اغلب به خلق دوزخی آکنده از رنج و آلام انجامیده است. پیامدهای تاریخی این رویکرد، از نابودی فرهنگ‌ها و هویت‌های بومی تا ایجاد نابرابری‌های پایدار جهانی، گواهی بر محدودیت‌های سودگرایی کلاسیک و لزوم بازاندیشی در انگاره‌های سودگرایانه بنتامی است.

۱. قوم‌مداری (Ethnocentrism) به سوگیری‌ای اشاره دارد که یک فرد فرهنگ خود را برتر از دیگران دانسته و معیار قضاوت سایر فرهنگ‌ها قرار می‌دهد. این نگرش، ریشه در پیش‌داوری‌های تاریخی داشته و اغلب به تحقیر فرهنگ‌های غیرخودی منجر می‌شد. قوم‌شناسی (Ethnology) اولیه در قرن نوزدهم، تحت تأثیر قوم‌مداری، گاه با سوگیری به مطالعه فرهنگ‌ها می‌پرداخت. با نقد استعمار و پیشرفت روش‌های علمی، قوم‌شناسی به انسان‌شناسی (Anthropology) تحول یافت.

فهرست منابع

- سعید، ادوارد. (۱۳۸۲). فرهنگ و امپریالیسم. (ترجمه: اکبر افسری). تهران: انتشارات توس.
- بکر، لارنس سی.؛ بکر، شارلوت بی. (۱۳۷۸). تاریخ فلسفه اخلاق غرب. (ترجمه: گروهی از مترجمان). قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع).
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۷۰). تاریخ فلسفه. (ج ۸، از بنتام تا راسل، ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی). تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.
- مک‌ناتن، دیوید. (۱۳۸۳). نگاه اخلاقی: درآمدی به فلسفه اخلاق. (ترجمه: حسن میاننداری). تهران: انتشارات سمت.

- Anheier, H. K., & Juergensmeyer, M. (Eds.). (2012). *Encyclopedia of Global Studies* (1st edition). SAGE Publications, Inc.
- Ball, T., & Loizides, A. (2024). James Mill. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2024). Metaphysics Research Lab, Stanford University.
<https://plato.stanford.edu/archives/fall2024/entries/james-mill/>
- Barrell, C. (2021). *History and Historiography in Classical Utilitarianism, 1800?1865*. Cambridge University Press.
- Crimmins, J. E. (2024). Jeremy Bentham. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Fall 2024). Metaphysics Research Lab, Stanford University.
<https://plato.stanford.edu/archives/fall2024/entries/bentham/>
- Driver, J. (2022). The History of Utilitarianism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2022). Metaphysics Research Lab, Stanford University.
<https://plato.stanford.edu/archives/win2022/entries/utilitarianism-history/>
- Gardner, L. (2020). *The Economic History of Colonialism* (First Edition). Bristol University Press.
- Goldie, M., & Wokler, R. (2006). *The Cambridge History of Eighteenth-Century Political Thought*. Cambridge University Press.
<https://doi.org/10.1017/CHOL9780521374224>
- Great Bengal famine of 1770. (2025). In *Wikipedia, the free encyclopedia*.
https://en.wikipedia.org/w/index.php?title=Great_Bengal_famine_of_1770&oldid=1295717901
- Kohn, M., & Reddy, K. (2024). Colonialism. In E. N. Zalta & U. Nodelman (Eds.), *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Summer 2024). Metaphysics Research Lab, Stanford University.



۱۳۲

فصلنامه علمی-پژوهشی اخلاق پژوهی | سال هشتم | شماره اول | بهار ۱۴۰۴

<https://plato.stanford.edu/archives/sum2024/entries/colonialism/>

- Lazari-Radek, K. de, Singer, P., Lazari-Radek, K. de, & Singer, P. (2017). *Utilitarianism: A Very Short Introduction*. Oxford University Press.
- Mill, J. (1817). *The History of British India*. Baldwin, Cradock, and Joy.
- Mulgan, T. (2007). *Understanding Utilitarianism*. Acumen Publishing. <https://doi.org/10.1017/UPO9781844653904>
- Pitts, J. (2005). *A turn to empire: The rise of imperial liberalism in Britain and France*. Princeton University Press.
- Schofield, P. (2009). *Utility and Democracy: The Political Thought of Jeremy Bentham* (1st edition). Oxford University Press.
- Schultz, B. (2004). *Henry Sidgwick*. <https://plato.stanford.edu/entries/sidgwick/>
- Schultz, B., & Varouxakis, G. (2005). *Utilitarianism and Empire*. Lexington Books.
- Valls, A. (Ed.). (2005). *Race and Racism in Modern Philosophy*. Cornell University Press.
- Ward, J. K., & Lott, T. L. (Eds.). (2002). *Philosophers on Race: Critical Essays*. Wiley-Blackwell.

